بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[مسئله پنجم: حد سارق 2](#_Toc425161538)

[فرع اول: تساوی حکمی زن و مرد 2](#_Toc425161539)

[چهار فرض در سرقت 3](#_Toc425161540)

[فرع دوم: حد سارق مسلمان 3](#_Toc425161541)

[دو عقوبت برای کافر 3](#_Toc425161542)

[اختیارات حاکم در حدود 4](#_Toc425161543)

[اجتماع حدود 4](#_Toc425161544)

[خیانت در امانت 5](#_Toc425161545)

[دزدی اجیر 5](#_Toc425161546)

[ذکر چند مصداق 6](#_Toc425161547)

[مرور بر بحث 7](#_Toc425161548)

[ملاک، شرط بیان شده 8](#_Toc425161549)

[شروط عامه 8](#_Toc425161550)

[شرایط ویژه سرقت 8](#_Toc425161551)

[یادآوری مباحث گذشته و نتیجه‌گیری 9](#_Toc425161552)

برخی از مسائل، که در ادامه مبحث شرایط بود، به شرایط بازگردانیده شد. مسئله پنجم این بحث، شامل مسائلی است که پس از یک جمع‌بندی، به شرایط برگردانیده خواهد شد.

# مسئله پنجم: حد سارق

«**یقول السید الإمام فی التحریر: لا فرق بین الذکر و الأُنثی، فتقطع الأُنثی فیما یقطع الذکر، و کذا المسلم و الذمّی فیقطع المسلم و إن سرق من الذمّی، و الذمّی کذلک سرق من المسلم أو الذمّی.**» [[1]](#footnote-1)

 در این مسئله، دو فرع مطرح شده است؛

## فرع اول: تساوی حکمی زن و مرد

این فرع، اشاره به این است که در قطع ید سارق، مانند بسیاری از مسائل دیگر، بین زن و مرد فرقی نیست. به‌عبارتی‌دیگر، در شریعت، اصل بر تساوی احکام زن و مرد است. در مواردی که ادعا می‌شود، تفاوتی وجود دارد، باید دلیل خاصی وجود داشته باشد، مانند دیه و زنا. در غیر این صورت، بنا بر قاعده، ادله‌ای که برای بیان حکم است، چه تفویضی و چه وضعی که مربوط به سرقت بود، در آن‌ها میان زن و مرد و اهل ذمه تفاوتی وجود ندارد. حتی اگر در روایت لفظ «مذکر» نیز ذکر شده باشد، در حقیقت، عام یا مطلق است و هر دو را شامل می‌شود.

بنا بر این، در ثبوت حد سرقت، تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد، علاوه بر اینکه در این جا، قاعده این عمومیت را اقتضاء می‌کند، آیه نیز، به این تساوی صراحت دارد؛ «**وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیدِیهُما جَزاءً بِما کسَبا نَکالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ**» [[2]](#footnote-2)

آیات مربوط به هر دو، در باب جلد در زنا و قطع ید در سرقت، آمده است؛ در آنجا تعبیر شده به «الزانیه و الزانی» و در این باب، تعبیر به «السارق و السارقه» است، علت اینکه در آنجا، زن مقدم بر مرد ذکر شده است، این بوده که زن، نقش بیشتری در وقوع زنا دارد، اما در سرقت، این امر عکس است.

### چهار فرض در سرقت

سارق، ممکن است مسلمان یا کافر باشد و کافر نیز، به حربی و ذمی تقسیم می‌شود؛ برای کافر حربی، در شریعت ما، احترامی وجود ندارد، اما بحث در اینجا، بر سر کافر ذمی است که در ذمه اسلام، به سر می‌برد. و از طرفی دیگر، مسروق منه، ممکن است مسلمان یا ذمی باشد؛ پس در واقع چهار فرض، در اینجا شکل می‌گیرد؛ مسلم از مسلم، مسلم از ذمی، ذمی از ذمی و ذمی از مسلم.

## فرع دوم: حد سارق مسلمان

احکام، میان مسلمان و غیرمسلمان مشترک است، در این قاعده فقهی شکی نیست و این، به عنوان یک اصل است که کفار هم، مکلف به فروع هستند.

اینکه بعضی گفتند؛ کفار مکلف به فروع نیستند، کسی مکلف به فروع است که اصول را پذیرفته باشد، و وقتی اصول را نپذیرفته، دیگر مکلف به آن نیست، یک چنین قول نادری وجود داشته است. که به این قول کافر مواخذه نمی‌شود؛ برای اینکه دین را نپذیرفته است و عدم اعتقاد به آن اصول پایه، این تفرع را هم دربر خواهد داشت. اما اینکه چرا نماز نخواندی، چرا روزه نگرفتی، چرا زکات ندادی، این خطابات برای کافر نیست، این احتمال ضعیفی بوده که بیان شده است.

### دو عقوبت برای کافر

در روایاتی است که کافر، به دو صورت معاقبه می‌شود؛ یک معاقبه، بر ترک اصول است و دیگری، بر عدم التزام به احکام فرعی. بنابر این، همه این ادله که دارای اطلاق هستند، کافر را نیز، دربرمی گیرد. احکام فرعی و از این جهت است که، گفته می‌شود؛ کفار مکلف به فروع هستند، همان‌طور که مکلف به اصول هستند. تکلیف شامل آن‌ها می‌شود، و عقابی هم از آن باب بر آن‌ها ثابت است. این یک مطلب است. بنابر این مطلب، تبعاً ما همه این حدود را مثل سایر فروع، برای او نیز می‌دانیم، و همه این‌ها طبق قاعده کلی ادله آن که اطلاق دارد، شامل کافر هم می‌شود، مثل اینکه شامل مسلم هم می‌شود. پس علی‌القاعده فرقی آنجا نیست. مثل اینکه بین زن و مرد فرق نیست، بین مسلم و کافر هم فرق نیست. حکم که انشاء و ابلاغ شد، اصل این است که؛ زن را مانند مرد می‌گیرد، همین‌طور حکم که انشاء شد، اصل این است که؛ کافر را هم شامل می‌شود، الا ما خرج، اینجا هم دلیل خاصی نداریم، پس آن را می‌گیرد.

### اختیارات حاکم در حدود

در مواردی که باید بر کفار، حدی جاری شود، آیا حاکم، این اختیار را دارد که حد را بر او جاری سازد؟ یا باید، او را به دادگاهی، به مذهب خودشان بفرستد؟

اگر، این تخییر را، بپذیریم، قطع ید او، تنها در صورتی است که خودش به محکمه مسلمانان، رجوع کند و حاکم، او را بپذیرد و او را، ارجاع ندهد. پس اگر، قرار بر این شد که او، در دادگاه مسلمانان محاکمه شود، در حکم قطع ید، میان او و فردی مسلمان فرقی وجود ندارد.

البته اینکه می‌گوید؛ به مذهب خودش ارجاع داده می‌شود، باید اگر یهود و نصارا باشد، حکم طبق آن احکام خودشان باشد والا اینکه بفرستد برود، در محاکم قضایی که سکولار و عرفی آمده است، خیر، این صحیح نیست. این‌گونه قضاوت‌های شرعی خودشان، قاعدتاً منظور است و تحدید، نسبت به آن است، ظاهراً این‌طور باشد، که در این صورت، اگر بفرستد آنجا، دیگر آن تخییر ندارد، آن وظیفه قاضی و حاکم است و در این فرقی نمی‌کند، اگر بنا شد او رسیدگی کند و در محکمه اسلامی رسیدگی بشود، حکم قطع ید مشترک بین مسلم و غیرمسلم است. البته کافر ذمی منظور است، کافر حربی که عقابی ندارد.

### اجتماع حدود

درصورتی‌که چند حد، باید بر او جاری شود، به‌عنوان‌مثال؛ اگر فرد، مستحق مرگ است و باید جلد بشود، در این مورد، نمی‌توان ابتدا او را کشت، بلکه باید جمع بین حدود صورت بگیرد؛ ابتدا باید شلاق بخورد، پس از آن کشته شود.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید؛ آیا این حدود، درصورتی‌که مسروق منه، ذمی نیز باشد، جاری می‌شود؟ یا در جریان آن، اسلام شرط است؟ ادله، در این مورد، اطلاق دارد؛

فی المفردات: «**السرقة: أخذ ما لیس له أخذه فی خفاء.**»[[3]](#footnote-3)

پس، در مورد ذمی نیز، ازآنجایی‌که مال او احترام دارد، اطلاق ادله، او را در برمی‌گیرد؛ یعنی سارق، آمده چیزی که حقش نیست، را گفته است.

اما در مواردی مانند؛ قتل، بدین‌صورت که اگر مسلمانی، کافری ذمی را بکشد، کشته نمی‌شود، بلکه باید دیه آن را پرداخت کند، قضیه روشن است، چراکه در آنجا دلیل خاص وجود دارد.

بنابر آنچه بیان شد؛ کافر حربی، مالش احترامی ندارد. اما، باید متذکر این نکته شد؛ ممکن است، گاهی حکومت اسلامی، بر اساس عناوینی ثانوی، مال آن‌ها را محترم بشمارد؛ این، از مقوله بحث خارج است و به اختیارات ولایی و حکومتی، بر می‌گردد.

بنابر این، احترام مال او موجب می‌شود که؛ تعریف سرقت در اینجا صادق بشود و آن وقت، احکام از جمله قطع ید اجرا می‌شود. ممکن است کسی بگوید؛ در بعضی جاها این‌طور نیست؛ مثلاً اگر ذمی باشد، همین‌طور است، ولی اگر مسلمانی آمده مال ذمی را برده ممکن است، احکام فرق می‌کند، مثلاً در قتل و مانند آن، این‌طور است که اگر مسلمان ذمی را بکشد، قصاص نمی‌شود. مستحق دیه می‌شود. این جوابش روشن است، در جایی که دلیل خاص داشته باشیم، طبق دلیل خاص عمل می‌کنیم.

### خیانت در امانت

«**لو خان الأمین لم یقطع و لم یکن سارقاً، و لو سرق الراهن الرهن لم یقطع، و کذا لو سرق المؤجر العین المستأجرة**»[[4]](#footnote-4)

اگر کسی، امین بر مالی بود، ولی بعد، در آن خیانت کرد، این چنین فردی، دزد به حساب نمی‌آید و دست او، قطع نمی‌شود.

و اگر کسی، مالی را در جایی، به رهن گذاشته بود، حق تصرف، در آن را ندارد، اما اگر در آن، تصرف نمود، در این مورد نیز، قطع ید، صورت نمی‌گیرد.

و همچنین، اگر کسی مالش را، اجاره داد به دیگری، تا پایان عقد اجاره، او حق ندارد در آن، تصرف نماید؛ اما اگر در آن تصرف کرد، در این مورد نیز، قطع یدی صورت نمی‌گیرد.

### دزدی اجیر

«**و الأجیر إذا سرق من مال المستأجر، لم یکن علیه قطع**.»[[5]](#footnote-5)

اگر کسی، دیگری را اجیر بگیرد برای اینکه، در خانه او، کار کند، ولی اجیر، در مالی که در دسترس او بوده، تصرف کرد، چون مال در اینجا، حرز ندارد، باز قطع ید، صورت نمی‌گیرد. اما، درصورتی‌که در آنجا، مثلاً گاوصندوقی باشد که بر آن، قفلی زده شده است، در این حالت، اگر آن قفل را بشکند، محکوم به حکم قطع ید خواهد بود.

«**إذا سرق الأجیر من مال المستأجر فإن استأمنه علیه فلا قطع**»[[6]](#footnote-6)

لذاست که اگر او را، امین شمرده، دست بریده نمی‌شود، اما درصورتی‌که هتک حرزی، صورت بگیرد و یا اگر میان زن و شوهر، حساب‌وکتابی در کار باشد و هریک، برای مال خود، حرزی قرار داده باشد، در این صورت قطع صورت می‌پذیرد، مگر در مواردی که مرد، از دادن نفقه زن، اجتناب می‌کند؛ در این صورت، اگرچه زن، هتک حرزی انجام دهد، اما به مقدار نیاز (نفقه)، از آن بردارد، قطعی، صورت نخواهد گرفت.

«**هتک الحرز فعلیه القطع، و کذا یقطع الزوجان أی کل منهما بسرقة مال الآخر مع الإحراز عنه**»[[7]](#footnote-7)

در قبال مهمان نیز، این تفصیل صدق می‌کند که اگر او، مال صاحب‌خانه را بدزدد، در حالتی که هتک حرز انجام داده باشد، ید او، قطع خواهد شد.

پس، یکی از شروط تأثیرگذار در حکم، شرط حرز بود که بیان شد. بنابراین، لازم است که در تمامی این بحث، جایگاه و تأثیرگذاری شرط حرز، تفسیر شود.

در خصوص، امین باید تبصره‌ای ذکر شود که؛ در محدوده‌ای که، امین است، آنجا دیگر صدق حرز وجود ندارد، لذا قطع یدی نیز صورت نمی‌گیرد. این روایت نیز، ناظر به همین جنبه است؛

«**فِی رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجِیراً فَأَقْعَدَهُ عَلَی مَتَاعِهِ** فَسَرَقَهُ»[[8]](#footnote-8)

### ذکر چند مصداق

در این باره، باز از باب مصداق می‌توان، روایات دیگری را نقل کرد؛

**«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ یسْتَأْجِرُ أَجِیراً فَیسْرِقُ مِنْ بَیتِهِ هَلْ تُقْطَعُ یدُهُ قَالَ هَذَا مُؤْتَمَنٌ لَیسَ بِسَارِقٍ هَذَا خَائِنٌ.» [[9]](#footnote-9)**

پس ملاحظه می‌شود که، حضرت می‌فرمایند: چون معتمد است، پس سارق نیست. و همچنین موثقه سماعه است که در آن، آمده است؛

**«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجِیراً فَأَخَذَ الْأَجِیرُ مَتَاعَهُ فَسَرَقَهُ فَقَالَ هُوَ مُؤْتَمَنٌ ثُمَّ قَالَ الْأَجِیرُ وَ الضَّیفُ أُمَنَاءُ لَیسَ یقَعُ عَلَیهِمْ حَدُّ السَّرِقَةِ.»[[10]](#footnote-10)**

این روایت نیز، تأکیدی برای قاعده بیان شده سابق است. پس، بر اساس مطالب بیان شده، نمی‌شود این ادعا را نمود که؛ اطلاق وجود دارد، پس باید هر کسی که هتک حرز نمود، قطع ید شود؛ خیر، نکته تکیه نمودن روایت، بر «معتمد» همین است که این اطلاق صحیح نیست. بله، او مرتکب گناه شده، ضامن است، چراکه در مال دیگری، افراط‌وتفریط نموده و باید مال را برگرداند.

لکن، زمانی که فرد از محدوده امانت‌داری، خارج شود، حکم قطع ید، باز خواهد گشت.

باید بر مطالب سابق، این را اضافه نمود که؛ در مهمان، دو قول است؛ برخی‌ها، مطلقاً گفتند که مهمان، ضامن نیست. به خاطر اینکه، اطلاق همین روایات را گرفتند که ضیف سارق نیست. برخی دیگر نیز، به سراغ همان ملاکی رفتند که ما، ذکر کردیم.

## مرور بر بحث

همان‌طور که اینجا ملاحظه کردید، پنج، شش مسئله در اینجا آمد. یکی امین به‌طورکلی بود؛ کسی را امین کاری قرار بدهد، خانه‌اش را داده، نگه دارد؛ رفته مسافرت، گفته؛ خانه‌ام را نگه دار. یا ماشینش داده، گفته؛ این مدت دستت باشد، هم استفاده بکن، هم نگه دارد. این یک نوع است که امین است. در مصداق جزئی‌تر، اگر راهن در قبال رهن، یعنی در مال خودش، منتها مالی که حق استفاده ندارد، بیاید بردارد، یا موجری که باز مال خودش است، ولی اختیارش را ندارد، برود تصرف کند. این، دو، سه فرض است. فرع دیگر این است که؛ اجیر که مالی را در اختیار او گذاشتند، او بیاید تصرف در مال مستأجر بکند.

 صورت دیگر و فرع دیگر زن و شوهر بود و دیگری هم مهمان. این پنج، شش فرع است که در این دو مسئله مطرح شد و حکم‌هایش آنجا که ملاحظه کردید، ذکر شد. به بیانی که خودم، می‌خواهم عرض بکنم و شکل بحث را، تغییر بدهم، این است که؛ در حقیقت مواردی که اینجا مطرح شده است، بر می‌گردد به یکی، دو شرط دیگر، که بعضی از آن را گفتیم، بعضی را هم به عنوان شرط بر آن فهرست ده تا یا یازده موردی اضافه باید کرد.

### ملاک، شرط بیان شده

مهمان‌ها امین هستند و حد سرقت برای آن‌ها جاری نیست. این‌ها مصداق‌هایی، از همان قاعده کلی است که در اینجا آمده است. آنچه در این روایات آمده، هیچ حرف جدید تعبدی ندارد. این بر اساس آن روایاتی است که می‌گفت؛ اگر هتک حرز نکند، دیگر سارق نیست، ولو خائن باشد. این طبق همان قاعده است. حرف جدیدی در این نیست. تأکید مربوط به قاعده کلی است. اما آن صورتی که ممکن است، کسی بگوید؛ این اطلاق دارد، بگوید؛ اجیر و زید و غیره، قطع ید نمی‌شوند، حتی اگر حرز را بشکنند. باید گفت؛ اینجا اطلاق ندارد، برای اینکه همه عنوانش معتمد است، امین است، یعنی تا آنجایی که معتمد هستند، قطع ید نمی‌شوند. والا اگر همین اجیر در محدوده‌ای معتمد است، یعنی جایی حرز است، این شخصی که خانه را نگه می‌دارد، بشکند، تصرف بکند، دیگر اطلاقش آن را نمی‌گیرد.

## شروط عامه

غیر از آنچه، در اینجا به عنوان، شروط خاص ذکر شد، شروط دیگری وجود دارد که، به نوعی، در همه احکام وجود دارند؛ بلوغ، عقل، قصد و اختیار.

باید دانست، اگر سارق، از پدر خود، دزدی کرده باشد یا اینکه سارق، حریت نداشته باشد (عبد باشد)، در اینجا نیز، قطعی صورت نخواهد گرفت.

### شرایط ویژه سرقت

از شرایط ویژه سرقت، این است که؛

1 ـ هتک حرز بشود.

2 ـ در آن مال، تصرف بکند.

3 ـ آن مال را، از محرز و حرز خارج کند.

4 ـ و اینکه، مخفیانه باشد. و شروط دیگری که در ابتدای بحث، بدان اشاره شد.

## یادآوری مباحث گذشته و نتیجه‌گیری

سه چهار فرع در مسئله ششم و هفتم، بر می‌گردد به همین قاعده کلی که؛ کسی که امین در یک اموالی هست، اگر بیاید خیانت در امانت بکند، بیاید بیش از آنچه مجاز بوده است، تصرف بکند، این مال را بردارد، به نفع خودش مصادره کند، برود. این موارد قاعده‌اش این است که؛ ما بگوییم؛ اگر حرزی نبود که خیلی مواردش هم همین‌طور است، دیگر این دزدی نیست یا اگر دزدی باشد، شرط حد سرقت ندارد. و همین‌هایی که امین به شمار می‌آیند، اگر در محدوده امانت‌داری آن‌ها، یک حرزی هم وجود داشت. آن حرز را اگر شکستند و هتک کردند، آن وقت مستحق مجازات قطع ید هستند. مجازات قطع ید یک استثنایی دارد که تفسیر در موضوع نیست، برای اینکه نسبت به آن قید دیگر، امین قرار گرفته است.

حسابش جدا بوده، علاوه بر اینکه خانه را می‌سپارد یا مغازه را می‌سپارد به طرف، اما کلید گاوصندوق را به او نمی‌دهد. این دیگر تصرف است نسبت به آنچه در گاوصندوق بوده و اصلاً هیچ اجازه‌ای نداشته است و لذا اگر این را بشکند، امین نسبت به آن است. آن تفصیلی که در قسم اول می‌دهیم، این است که؛ در اقسامی که امین است، شخص اگر بیاید دزدی بکند، نکته‌ای اینجا وجود دارد؛ یکی اینکه قطع ید در محدوده امانت‌داری او نیست، اگر در محدوده امانت‌داری خودش خیانت بکند و سرقت بکند، قطع ید نیست، و این دلیل خاصی هم نمی‌خواهد.

از امام سؤال شده، امام دارد جواب می‌دهد که؛ قاعده این است. یعنی اصلاً خود این روایاتی که می‌خوانیم و در بحث هتک حرز، به عنوان ادله‌ای می‌آوریم. خود این‌ها به نحوی دلیل بر همان هتک حرز است. شرط هتک حرز است. خود این خیلی فایده دارد؛ هتک حرز را در اینجا تأکید می‌کند.

 بنابراین، آنچه در این دو، سه مسئله مطرح شده است؛ اجیر، زن، شوهر و مهمان، همه این‌ها مصداق همان امین است و اگر امین در محدوده امانت خودش، تصرف غیرمجازی کرد، دستش بوده منتها برای خودش برداشت کرده، تصرف غیرمجاز کرد، گناه کرده، ضامن است، چون افراط‌وتفریط کرده، امین و ضامن است و مال را باید برگرداند، اما قطع ید نیست، این هم دلیل خاص نمی‌خواهد. یعنی شرط جدیدی نیست. بر می‌گردد به همان شرط هتک حرز، و این یک مطلبی که اینجا هست، این است که؛ امین، در محدوده امانت‌داری آن سارق نیست، طبق قاعده، اصل این است که؛ شرط هست؛ هتک حرز. روایات هم همان را تأکید می‌کند و اختلاف در روایات نیست که؛ مطلقاً ضامن نیست، بلکه مادامی که امین است، و در محدوده‌ای که امین است. اما اگر امانت‌داری زمانش گذشته است یا در زمان امانت‌داری حرزی را هتک کرده است، از محدوده امانت‌داری خودش خارج شده؛ یعنی جایی است که نسبت به آن امین نبوده است، حرز برای آن گذاشتند، آن تبعاً، قطع ید می‌شود.

1. السرقة علی ضوء القرآن و السنة؛ ص: 105 [↑](#footnote-ref-1)
2. (38/مائده) [↑](#footnote-ref-2)
3. فقه الحدود و التعزیرات؛ ج 3، ص: 57 [↑](#footnote-ref-3)
4. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحدود؛ ص: 510 [↑](#footnote-ref-4)
5. نکت النهایة؛ ج 3، ص: 326 [↑](#footnote-ref-5)
6. مهذب الأحکام (للسبزواری)؛ ج 28، ص: 72 [↑](#footnote-ref-6)
7. المبسوط فی فقه الإمامیة؛ ج 8، ص: 30 و الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة ج 2، ص: 378 [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 227 [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 227 [↑](#footnote-ref-9)
10. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 228 [↑](#footnote-ref-10)